

DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0

یادی از استاد محمد رضا حکیمی - حجت الاسلام محبی الدین بهرام محمدیان
علمی - ترویجی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال هجدهم، شماره ۷۱ «ویژه پژوهش‌های حدیثی»، تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۹۷-۲۰۰

یادی از استاد محمد رضا حکیمی

حجت الاسلام محبی الدین بهرام محمدیان*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

إِذَا مَاتَ الْعَالَمُ تُلَيِّمُ فِي الْإِسْلَامِ لِئَلَّا يَسْدُدَهَا شَيْءٌ

از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش

استاد محقق حضرت آیت الحق محمد رضا حکیمی به واقع مصدق این بیت از رودکی است که با رفتنش در دیوار برج و باروی اندیشه اسلامی شکاف افتاد و از میان مرزبانان باور و آرمان شیعی چشمی پر فروغ خاموش شد که جایگزین آن به سهولت ممکن نخواهد بود.

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
با آنکه از مهاجرت او به سوی ذروء ناز چندین روز می گذرد نتوانسته ام با خود کار بیایم و بر خود بباور انم که مفسر آفتتاب به مغرب عمر خویش رسید تا در مشرق باور خود از آن اوچ به این فرودین جایگاه بنگرد تا بر شعله های عدالت با رفتنش بدند و عقل سرخ بازماندگان را به بیدار گری مجدد تعلیم قبله فراخواند که سپیده باوران را هرگز خاموشی نشاید و فریاد روزه است که جهش ها را در پهنه "الحیاء" مکرر می سازد.
تکلیف فرمودند تا چند جمله ای از منظر خویش درباره استاد حکیمی بنویسم، نه آن گونه که او بود که من بدان احاطه ندارم، بلکه آن گونه که من یافتم که استعداد همین

*. دکترای ادبیات تطبیقی.

میزان و اندازه را داشتم.

در دهه پنجاه با آثار قلمی ایشان آشنا شدم. اولین نوشته در مجموعه گرامی داشت علامه امینی رحمة الله عليه بود که به همت استاد سید جعفر شهیدی رضوان الله عليه منتشر شده بود و شاید همان بعدها "حماسه غدیر" نام گرفت. زمانی تصوّرم این بود که ایشان با آقای محمود حکیمی از نویسنده‌گان مجله مکتب اسلام - که داستان‌نویس توانمندی با تم مذهبی و دینی و با آمیزه‌ای از انقلاب و اعتراض بود - نسبتی دارند و با همین تصوّرم در جستجوی خواندن نوشته‌هایی از ایشان بودم که علاوه بر جانمایه غنی، نگارشی زیبا و دلنشیں و خوش‌آهنگ و گوش‌نواز نیز داشت، وقتی با صدای بلند برای خودم می‌خواندم. انتشار کتاب سرود جهش‌ها و فریاد روزها و بیدارگران اقالیم قبله مخصوصاً تک نگاشت ایشان درباره شیخ محمد خیابانی موجب شد بیشتر از همه علاقمند ایشان شوم. دهه پنجاه برای من، دهه شور و شوق و بیش و خیزش و به عبارتی سال‌های سازنده زندگی ام بود. شروع طلبگی همراه با درس مدرسه، آشنایی با چهره‌های علمی علی‌رغم کم سن و سالی، ارزانی شدن نعمت کم‌نظیر الهی در دستیابی به معلمان و استادی دل‌سوز، علاقه‌مند و پرمایه از معارف و مبانی اسلام و در عین حال دست و دل‌باز در آموختن و یاد دادن.

استادی مانند آیت الله حاج میرزا علی اکبر محدث تبریزی گوهر ناشناخته در میان مردم، ولی پر تلالو و پر درخشش برای کسانی که دنبال شب چراغ زندگی خویش بودند. آن بزرگ از جمله کتاب‌هایی که در سال ۱۳۵۹ به من هدیه داد، کتاب الحیاة استاد حکیمی بود که اولین چاپ از آن توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران بود، و مقرر کرد که هر روز بعد از درس مکاسب، یک صفحه از آن را با هم مطالعه کنیم که به مجموعه درس‌های من از تفسیر مجمع‌الجزئی افروده شد.

ایشان هنگام درس و بحث می‌فرمود: من نیز مثل شما اولین بار است که این کتاب را می‌خوانم؛ ولی هر نوبت اضافه می‌کرد چه نیکو انتخابی و چه زیبا قلمی و چه تبویب و تفصیل نیکویی. همین تمجیدها و خواندن کتابها و نوشته‌های پیشین و خواندنی‌های بعد

از آن مرا علاقه‌مند به علامه حکیمی و مشتاق دیدن ایشان کرد. در سال ۱۳۶۲ که برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران آمدم، فرصت مغتنمی بود که علامه جعفری رضوان الله تعالیٰ علیه را زیارت کنم و خواستار شرفیابی بیشتر برای بهره‌مندی از آن بزرگوار شوم. هر چند این توفیق کم و بیش دست داد، اما به قدر رفع تشنگی نیز این فرصت‌ها افقه نکرد؛ ولی در آن دیدارها و گفت‌وگوها بود که دریافتمن جناب ایشان با آقای حکیمی رفاقت و صمیمیت دارند. همین موجب شد با پررویی درخواست کنم ایشان مرا با آقای حکیمی مرتبط کنند و به عبارتی سفارشی کنند و پارتی‌بازی. وعده کردند تا اینکه یک روز به طور ناگهانی تلفنی خبر دادند که فلان ساعت در عوارضی تهران کرج متظر باشم. وقتی استاد را زیارت کردم، آقای حکیمی نیز در ماشین بودند. در پی ماشین آنان روان شدم تا نصف روزی را در کنار آب جاری رودخانه کرج شاهد گفت و گو، خاطره و مباحثه و نقد و انتقادی باشم که لذت آن هنوز هم در مذاق جان من شیرینی می‌کند.

بعد از آن چند نوبت استاد فقید علامه محمد رضا حکیمی را زیارت کردم؛ ولی در یکی از این ملاقات‌ها که به واسطه‌گری دوست عزیزم جناب آقای مدرسی اتفاق افتاد، برای دعوت ایشان به مراسم روز جهانی خانواده بود؛ غافل از اینکه استاد را اساساً التفاتی به چنین برنامه‌ها نیست. اصرار من مثل کوفن بر سنگ سخت بود که بی‌اعتنایی را بیشتر می‌کرد و آخر الامر با اندکی تغییر فرمود: بروید شما کارتان را بکنید که فکر می‌کنید درست است.

از مهمان‌های خارجی گفتم و از ایشان درخواست کردم اگر ما را ذنبی است لا یغفر که شایسته التفات نمی‌یابید، دیگرانی هستند. اگر کلامی از شما بشنوند شاید مصدق انقاذ غریقی باشد از تلاطم و گرداب هولناک زندگی مادی غربی! و مصدق حدیث هدایت روایت شده در الحیاء است که «یک نفر اگر به دست تو هدایت یابد، بهتر و نیکوتر از همه طلا و جواهراتِ انباشته در شعاع تابش آفتاب است.» و فرمود: "رطب خورده منع رطب کی کند." من در بارهٔ خانواده و رابطه زن و شوهر و فرزندان حرف و حدیث مجرب ندارم. ولی اگر خواستید به مهمانتان از قول من حرفی بزنید، بگویید نسبت به هم

مهربان و صمیمی باشند؛ صداقت داشته باشند و پاک زندگی کنند و به این وسیله خانه و منزل خودشان را عبادتگاه خدا کنند.

در حالی از ایشان جدا شدم که از شنیدن همین جمله آخر بسیار خوشحال بودم و همین را تبدیل به یک مقاله در مجله پیوند آن روزها کردم.

البته آن روز مرا به عنوان یکی از مسئولان آموزش و پرورش مورد عتاب و خطاب قرار داد درباره مدارس غیرانتفاعی و طبقاتی شدن آموزش و پرورش که بعدها در کتاب «کلام جاودانه» همین نکات را به اشاره‌ای خواندم.

استاد حکیمی واقعاً شیفته صلح و سلام و عدالت و سعادت بود. او همه را در آرمان شهر مهدوی به انتظار ایستاده بود. انقلاب اسلامی را آغازی بر تحقق این آرزو می‌دانست، ولی عملکردها را مانع تحقق این آرزو و به ثمر نشستن این آرمان می‌شناخت.

به باور من او مؤمن به انقلاب اسلامی و خیزش جهانی مستضعفین بود و در مواجهه با آفت‌های انقلاب همانند طبیب مداواگر، مواجه می‌شد که گاهی باید جراحی کند. او ضد انقلاب و حتی بدخواه و بدین انقلاب نبود و نشد. کناره و فاصله از آدمهایی می‌گرفت که آنها را عامل ایجاد رکود و سکون در جریان زلال انقلاب و آلوده شدن چشمۀ جاری آن به پلشتها و پلیدی‌ها تبعیض و شادخواری و زراندوزی و تزویر و ریاکاری و گاه برای حفظ موقعیت ناعادلانه خود به زور مقدس، می‌دانست.

او به آرزوی مردی از خاندان نور بود که کارنامه او «یملاً الارض قسطاً وعدلاً» است و نسبت همه مدعیان انقلاب را با این یک آرزو می‌سنجد و حقیقتاً سنجه او در دینداری و مردمداری و زمان‌شناسی و زمینه‌سازی برای ظهور همین عشق به عدالت بود.

به همین مقدار بسته کنم و آرزو کنم که در رجعت سرخ ستاره‌ها، حکیم سر سبز و سرفراز نیز حاضر باشد؛ «...مُؤْتَرًا كَفَنَهُ، شَاهِرًا سَيْفَهُ، مُجْرِدًا قَنَّاتَهُ، مُلَبِّيَا دَعْوَةَ الدَّاعِيِ فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِيِّ».

حجت الاسلام محی الدین محمدیان